

آسیب‌شناسی کاربرد زبان علم در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی*

نعمت‌الله ایران‌زاده^۱، سمیه آقابایی^۲، محمدمهدی زمانی^۳
(دریافت: ۹۸/۳/۱۹ - پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۷)

چکیده

رعایت اصول زبان علمی در پژوهش‌های علمی و آثار دانشگاهی مربوط به رشته زبان و ادبیات فارسی، همانند آثار علمی و دانشگاهی رشته‌های دانشگاهی دیگر، ضروری است. از جمله این اصول می‌توان به این نکات اشاره کرد: زبان علم نقش ارجاعی دارد؛ نشانه در زبان علم غیرانگیزه، دلخواهی، و قراردادی است؛ کارکرد آن ابلاغ پیام است؛ کمترین میزان چندمعناشدگی را دارد؛ و ساخت‌های روشن زبان را به کار می‌گیرد. گاه در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی شاهد کاربردهایی هستیم که از این اصول تخطی می‌کنند. هدف این پژوهش بررسی انواع تخطی از این اصول است. این پژوهش بر روش تحقیق کیفی مبتنی است و با نمونه‌گیری نظری، انواع تخطی از اصول مورد نظر بررسی می‌شود. براساس یافته‌های تحقیق، انواع این تخطی در سطوح واژه، گروه، و بند در این آثار بدین قرار است: کاربرد قاعده‌افزایی، کاربرد انواع قاعده‌گاهی (زمانی، معنایی، و سبکی)، کاربرد تشبیه ادبی، نقل از آثار ادبی با هدف ایجاد نقش شعری زبان، کاربرد واژه‌های مبهم، و داوری ارزشی.

کلیدواژه‌ها

زبان علم، کتاب‌های درسی رشته زبان و ادبیات فارسی، زبان نگارش علمی.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی شماره ۹۶۰۰۶۲۲۳، و مورد حمایت «صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوریان کشور» است.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی (iranzaden@gmail.com) (نویسنده مسئول).

۲. دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی (agababaisomaye@yahoo.com).

۳. دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی (mm.zamani@gmail.com).

مقدمه

یکی از مهم‌ترین راه‌های شناساندن هر ملتی به ملل دیگر، شناساندن فرهنگ آن ملت است. با توجه به کثرت آثار ادبی تولیدشده در ادوار مختلف تاریخ ایران، یکی از جنبه‌های مهم فرهنگ این کشور ادبیات فارسی است. به همین سبب، پژوهش درباره آن اهمیتی بسیار دارد؛ پژوهشی که از معیارهای پژوهش علمی پیروی کند، از جنبه‌های مختلف ادبیات فارسی نظم‌های تجربه‌پذیر و عینی ارائه دهد و نتایج آن، همانند دیگر رشته‌های علمی، قابلیت آزمون تجربی همگانی را داشته باشد. تبادل افکار علمی متخصصان رشته زبان و ادبیات فارسی با متخصصان شاخه‌های علمی گوناگون، عامه مردم، و جهانیان در گرو داشتن زبان علمی است که برای دستیابی به آن، نخستین گام، تعیین معیارهای زبان علمی و گام بعدی، آسیب‌شناسی کاربرد زبان است. این پژوهش در پی برداشتن این گام‌ها در حوزه کتب دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی است که از یک سو، بهترین وسیله برای انتقال فکر و فرهنگ ایرانی به جهانیان و از سوی دیگر، اگر با دیگر پژوهش‌های مشابه در حوزه‌های علوم دیگر قرین شود، در تعیین معیارهای زبان علم بسیار موثر خواهد بود.

همه تألیفات علمی در همه رشته‌ها باید از شرایط زبان علم برخوردار باشند؛ پژوهش‌های رشته زبان و ادبیات فارسی نیز از قاعده مستثنا نیست و باید مطابق با معیارهای کاربرد زبان علم باشد. مسلماً هر رشته دانشگاهی بر مبنای ماهیتش کاربرد ویژه‌ای دارد و سازه‌های زبانی خاصی را می‌طلبد که تنها با شناخت دقیق آن سازه‌ها و ابزارهای علمی در این گونه‌های تخصصی مختلف می‌توان به شکل‌گیری و یا تقویت گونه علمی زبان فارسی پرداخت. بنابراین، نمی‌توان از پیش مدعی شد که زبان علم، مثلاً در علوم پایه دقیقاً همانی است که قرار است در گزارش علمی ادبیات فارسی نیز کاربرد داشته باشد؛ ولی تا زمانی که زبان علمی هر دانشی مستقلاً مطالعه نشود، نمی‌توان به وجه مشترک کاربرد زبان علم در رشته‌های گوناگون دانشگاهی دست یافت. از میان این رشته‌ها که در دانشگاه‌های ایران آموزش داده می‌شود، رشته زبان و ادبیات فارسی رشته‌ای است که به دلیل ساختار بومی و قدمت مطالعاتی‌اش بیش از هر رشته دیگری باید کاربرد زبان علم در پژوهش و تألیفات دانشگاهی آن مطالعه و احیاناً آسیب‌شناسی شود. بر این اساس، با بررسی متون علمی دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی می‌توان مشخص کرد که آن‌ها تا چه حد با معیارهای کاربرد زبان علم منطبق‌اند و در نتیجه می‌توان ویژگی‌های کاربرد زبان علم در آثار دانشگاهی این رشته را استخراج کرد، عوامل ضعف و تشتت این گونه علمی بومی بسیار

مهم را شناخت و روشی نظام‌مند برای برطرف کردن آن عوامل و تقویت این گونه ایجاد کرد. در این پژوهش سعی شده است که با بررسی زبان علم در کتب دانشگاهی زبان و ادبیات فارسی، نارسایی‌های موجود در گزارش‌های متخصصان این حوزه را تعیین کرد. هرچند، ضرورتاً، آثار علمی هر رشته‌ای باید گونه علمی زبان را به کار گیرند، در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی - با هدف پژوهش موضوعات ادبی مختلف - در موارد بسیاری، از اصول کاربرد زبان علم تخطی می‌شود که این پژوهش می‌کوشد جنبه‌های مختلف آن را در این آثار بررسی کند.

پرسش پژوهش

در روند تحقیق به این پرسش پاسخ داده می‌شود: در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی کدام ویژگی‌های مغایر با اصول کاربرد زبان علم وجود دارد؟

هدف پژوهش

هدف این پژوهش شناخت و استخراج و تنظیم ویژگی‌های مغایر با معیارهای زبان علم و کاستی‌های موجود در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی است. همچنین، در پی بررسی کتب دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی و استخراج معیارهای مغایر با معیارهای زبان علم است تا بر این اساس بتواند راهکارهایی برای برطرف کردن آن‌ها ارائه دهد.

پیشینه پژوهش

با وجود اهمیت بسیار این موضوع، تاکنون پژوهش مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است. البته در زمینه ویژگی‌های گونه علمی زبان فارسی، و نه معیارهای زبان علم در پژوهش‌های ادبی، تحقیقاتی شده است که عمده‌ترین آن‌ها در سمینارها و همایش‌های مربوط به این حوزه است. از جمله اولین کسانی که به مسئله زبان فارسی به عنوان زبان علم اشاره کرده‌اند، وثوق‌الدوله (رفیعی و صحرائی، ۱۳۹۲: ۴-۵) است. وی در سخنرانی‌ای به سال ۱۳۱۶، مشکل عمده زبان فارسی را ورود لغات اروپایی می‌دانست. توجه به زبان فارسی و امکان تحقق آن، به عنوان زبان علم، بعد از انقلاب اسلامی به صورت جدی‌تر دنبال شده است. به طور کلی، از اوایل دهه شصت تعداد بسیاری از اندیشمندان به این مسئله پرداخته‌اند. زریاب خویی (۱۳۶۳) به نظریاتی درباره وضع واژه‌های علمی و فرهنگی پرداخته است. از

آثاری که لزوم توجه به زبان علم را در زبان فارسی مطرح ساختند می‌توان به آشوری (۱۳۸۲) اشاره کرد. آشوری در اثرش که شامل مقالاتی دربارهٔ زبان فارسی است، به کاربرد زبان علم در زبان فارسی توجه می‌کند و برای نمونه، در مقاله «علم و زبان علمی» میان زبان علم و زبان ادبی و زبان روزمره تمایز می‌گذارد و معتقد است «زبان علمی برای آنکه بتواند با نگاه عینی (ابژکتیو) به چیزها بنگرد و از ارزش داوری به‌دور باشد می‌باید زبانی را به کار گیرد که بارهای ارزشی واژگان روزمره را با خود نداشته باشد» (آشوری، ۱۳۸۲: ۱۷۰). بدین ترتیب، عینی بودن و عاری بودن از داوری ارزشی از مؤلفه‌های زبان علم هستند. باطنی نیز از دیگر محققان در زمینهٔ زبان علم است. وی در مقاله‌ای به کاربرد اشتقاق در واژه‌سازی در زبان علم پرداخته است (باطنی، ۱۳۷۲). همچنین، حق‌شناس (۱۳۷۲) در مقاله «در جست‌وجوی زبان علم» و داوری آشتیانی (۱۳۷۲) در مقاله «دانش زبانی و زبان دانش» به پژوهش دربارهٔ زبان علم پرداخته‌اند. شریعت (۱۳۷۲) دیگر اندیشمندی است که در مقاله‌ای واژه‌ها و ترکیب‌های نوین را نقد و تحلیل می‌کند. از آثار دیگر می‌توان به مقالهٔ فرشیدورد (۱۳۷۲) با عنوان «ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی و فنی» اشاره کرد. از جمله پژوهش‌هایی که از منظری زبان‌شناختی به مطالعهٔ تمایز زبان علم و ادب پرداخته‌اند، پژوهش رضویان و مبارکی (۱۳۹۲) است. از پژوهش‌های زبان‌شناختی‌ای که با این پژوهش ارتباط بیشتری دارد، پژوهش رفیعی و صحرایی (۱۳۹۲) است. آنان کوشیده‌اند با مقایسهٔ سه گونهٔ زبان علمی و محاوره‌ای و ادبی زبان فارسی، فرایندهای واژه‌سازی در این سه گونه را شناسایی و این فرایندها را با آنچه در زبان انگلیسی وجود دارد مقایسه کنند. براساس این پژوهش، تمایل نظام واژه‌سازی گونهٔ علمی به داشتن سازوکارهایی ویژه و به کار بردن آنهاست که با سازوکارهای واژه‌سازی در گونهٔ محاوره‌ای زبان تفاوت دارد.

آثار تألیفی در زمینهٔ نگارش فارسی، به‌خصوص نگارش علمی نیز به‌نحوی با موضوع این پژوهش در ارتباط‌اند. فتوحی (۱۳۸۹) در برخی ویژگی‌های نگارش علمی، از جمله شیوهٔ بندنویسی و ارجاع‌دهی را شرح داده است. موحد (۱۳۸۷) نیز به شیوهٔ بندنویسی، البته متفاوت با شیوهٔ فتوحی، پرداخته است. نجفی (۱۳۸۵) ذیل برخی مدخل‌ها عوامل ابهام نحوی جملات فارسی را ذکر می‌کند. همچنین سمیعی (۱۳۹۰) و صلح‌جو (۱۳۹۱) مواردی از این عوامل را ذکر کرده‌اند.

از دیگر پژوهش‌های مرتبط با پژوهش حاضر، نقد کتب درسی رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی است که می‌توان از منظرهای دیگر به آن‌ها اشاره کرد. برای نمونه، روحانی

(۱۳۹۳) در مقاله‌اش دو کتاب در گزارش غزلیات حافظ را نقد کرده است؛ در بخشی از این مقاله به شیوه نگارش نویسنده در کاربرد واژه‌های سره به جای واژه‌های آشنای دخیل به سبب آنکه «اصل مفهوم بودن و سادگی» را رعایت نکرده است خرده می‌گیرد. هادی (۱۳۹۶) نیز در بخشی از نقد خود بر کتابی در علم بیان بر مواردی که نگارش نویسندگان کتاب مبهم و شاعرانه است خرده می‌گیرد و شاعرانه‌نویسی را مناسب کتاب‌های درسی و آموزشی نمی‌داند.

آنچه این پژوهش را از آثار پژوهشی و دانشگاهی دیگر متمایز می‌کند و اهمیت آن را نشان می‌دهد، بررسی آسیب‌شناسی آثار معتبر و پرمخاطب دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی است و بدین ترتیب، الگویی برای تحقیقات دیگر ارائه می‌کند.

مبانی نظری پژوهش

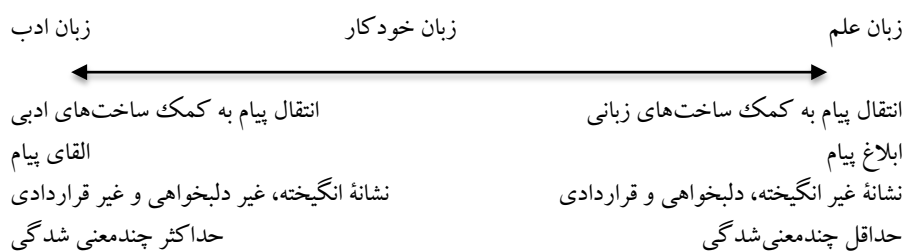
زبان علم و زبان ادب

گونه زبان در آثار علمی و آثار ادبی متفاوت است. همچنین، زبان علم و زبان ادب با زبان خودکار تفاوت دارند. زبان علم ارجاعی است؛ یعنی هدف زبان علم، انتقال پیام به گونه‌ای است که امکان تعیین و سنجش درستی یا نادرستی آن میسر باشد و در آن، از انتقال پیام به صورت مبهم و تعابیر چندگانه خودداری شود. زبان خودکار نیز، مانند زبان علم، در تقابل با زبان ادب قرار دارد، یعنی این نوع زبان بیشتر ابلاغ‌گر پیام است نه القاکننده آن؛ به عبارت دیگر، با زبان علم تفاوت دارد. در این زبان، برخلاف زبان علم، فرایند چندمعنایی (از دو نوع چندمعنایی همنشینی و چندمعنایی جاننشینی) بسیاری مشاهده می‌شود (ر.ک.: رفیعی و صحرای، ۱۳۹۲).

از دید لاینز (رفیعی و صحرای، ۱۳۹۲: ۳۸)، چندمعنایی فرایندی است که در آن یک واحد زبانی از چند معنی برخوردار است. غالب واژه‌های زبان خودکار، برحسب انتخاب و ترکیب، در معرض فرایند چندمعنایی اند. چندمعنایی در زبان علم بسیار اندک است؛ زیرا هدف آن اطلاع‌رسانی دقیق، صریح، و مستقیم است. در این زبان، تا حد امکان، از بازآفرینی پیام که عامل چندمعنایی است خودداری می‌شود؛ زیرا اطلاع‌رسانی غیرمستقیم «سرعت انتقال پیام را کاهش می‌دهد» (رفیعی و صحرای، ۱۳۹۲: ۴۱-۴۲). بدین ترتیب، در شرایطی که عبارتی در زبان علم مبهم و یا چندمعنا به نظر برسد، معنای موردنظر به طور صریح و واضح توضیح داده می‌شود؛ به همین سبب در زبان علم کاربرد عبارات و اصطلاح‌هایی مانند «این

بدین معنا است که ...» و «به بیان دیگر»، بسیار فراوان است (رفیعی و صحرايي: ۴۲).
 در واقع یکی از عوامل اساسی ابهام در واژه‌سازی چندمعنایی است و این خود ناشی از دو عامل: منبع و تصادم است. ابهام واژه از نظر منبع نیز در پنج وجه ظاهر می‌شود: (۱) در تغییر جهت کاربرد، مانند لفظ «چرک» که به تدریج به معنی «بی‌شرم» درآمده است؛ (۲) در تخصیص معنی، مانند معنای لفظ «آهن» که در محیط‌های گوناگون متفاوت می‌شود؛ (۳) در زبان سجع و شعر و صنایع ادبی، مانند معنای لفظ «دل» که در شعر با معنای حقیقی آن متفاوت است؛ (۴) در صورت مشابه کلمات، مانند دو واژه «میخ» و «میخچه»، و (۵) در نفوذ زبان‌های خارجی، مانند لفظ «پارلمان» (اختیار، ۱۳۷۰: ۱۶۸-۱۶۹).

تصادم نیز خود به سه شکل است: (۱) تصادم بر اثر قرض معنایی که مراد از آن قرار گرفتن دو زبان مقابل یکدیگر است که عامل و پدیده ترجمه در آن مؤثر است؛ (۲) به کار بردن کلمات در معنای غیر صریح آن‌ها، مانند نام خداوند در میان یهودیان که از نظر عظمت به طور صریح برده نمی‌شود و به جای آن الفاظ «خالق» یا در انگلیسی Lord و یا Master به کار می‌رود و این نوع تصادم بیشتر روحی است تا لغوی؛ و (۳) تصادم در زبان معمولی و زبان مکالمه که کلمات در زبان محاوره یک معنا دارند، اما در حالت نوشتار گونه‌ای دیگرند (اختیار، ۱۳۷۰: ۱۷۰-۱۷۱). نمودار ۱ پیوستار عملکرد سه زبان علم، خودکار و ادب را نشان می‌دهد (اختیار، ۱۳۷۰: ۴۲)



نمودار ۱ پیوستار زبان علم، زبان خودکار، و زبان ادب

درباره تفاوت میان زبان علم و زبان روزمره، حق‌شناس (۱۳۷۲) معتقد است که زبان روزمره در پیام‌رسانی بیشتر بر موقعیت‌های بافتی، اجتماعی و تاریخی تکیه می‌کند؛ یعنی این نوع زبان به جای آنکه بار معنایی و مسئولیت انتقال آن را تا جایی که میسر است به ساختار معنایی زبان محول کند، بسیاری از آن را بر عهده بافتی از موقعیت می‌گذارد. اما

در زبان علم به این اندازه نمی‌توان بر موقعیت تکیه کرد؛ زیرا پیام‌های علمی خود احکامی جدا از موقعیت‌اند. بنابراین زبان روزمره، موقعیت‌بنیاد و زبان علم، موقعیت‌گریز است. این زبان در پیام‌رسانی به اشخاص و سوابق آن‌ها متکی و به عبارتی به شخص معطوف است؛ اما زبان علم به ملاحظات شخصی و سوابق افراد توجهی ندارد و پیام علمی را برحسب مقتضیات خود آن پیام بیان می‌کند و فارغ از شخص است. زبان روزمره، به سبب تکیه بر موقعیت‌ها و اشخاص، زبانی پر از حذف و افتادگی معنایی است؛ اما زبان علم تقریباً دور از حذف و افتادگی است (حق‌شناس، ۱۳۷۲: ۶-۱۳).

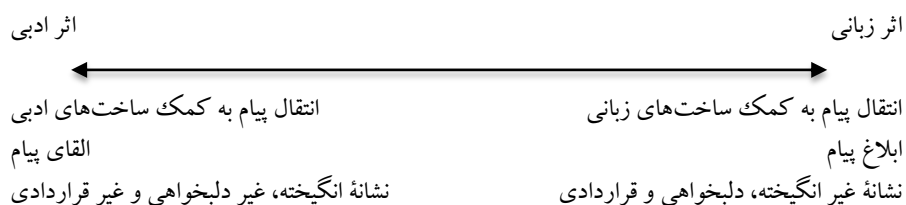
در ادامه توضیحی درباره تفاوت اثر زبانی و اثر ادبی ضروری است؛ چنانکه رفیعی و صحرایی (۱۳۹۲: ۲۸) استدلال می‌کنند در اثر زبانی سلسله علت‌ها و معلول‌ها از میان نمی‌رود و ارتباط مستقیم این نوع اثر با جهان خارج حفظ می‌شود. اما در اثر ادبی، روابط علت و معلولی موجود در جهان خارج نادیده انگاشته می‌شود؛ بنابراین، زبان در اثر زبانی نقش ارجاعی و در اثر ادبی نقش غیرارجاعی دارد. رفیعی و صحرایی (۱۳۹۲: ۳۲-۳۵) در تمایز میان اثر زبانی و اثر ادبی سه معیار را مطرح می‌کنند:

۱. معیار ساختاری: آثار زبانی و ادبی، هر یک ساخت‌های خاص خود را دارد. «ساخت‌هایی که احکامشان در دستور زبان» (رفیعی و صحرایی، ۱۳۹۲: ۳۲) ذکر می‌شود، مانند قواعد واجی، معنایی، نحوی، و صرفی، ساخت‌های زبانی‌اند و ساخت‌هایی مانند عروض و قافیه، معانی، و بیان، که احکامشان در مطالعات ادبی ذکر می‌شود ساخت‌های ادبی‌اند.

۲. معیار نقشی: از دیدگاه نشانه‌شناسی، به هر اثری که پیام خود را با کمترین امکان تعبیر، به صورت مستقیم و با صراحت به مخاطب ابلاغ کند اثری زبانی گویند. در این نوع اثر «امکان تأویل‌پذیری پیام به حداقل می‌رسد» (رفیعی و صحرایی، ۱۳۹۲: ۳۴). در این میان اگر اثری پیام خود را به صورت غیرمستقیم و از طریق فضاها یا خیالی به مخاطب القا کند، آن اثر اثری ادبی است و در آن امکان تعبیرپذیری بسیار است و مخاطب از طریق فرایند بازآفرینی به پیام دست می‌یابد.

۳. معیار نشانه‌شناختی: نشانه‌شناسی زبانی و نشانه‌شناسی ادبی تفاوت مهمی با یکدیگر دارند. در نشانه‌شناسی زبانی، ایجاد ارتباط از طریق دلالت لفظ بر معنی صورت می‌گیرد. رابطه میان دال و مدلول در دلالت زبانی دلخواهی و قراردادی است و چون قراردادی است پس ثابت نیز هست. اما در نشانه‌شناسی ادبی خالق اثر کل نشانه زبانی را یک دال در نظر می‌گیرد و براساس نوعی شباهت، مدلولی برای آن طرح می‌کند. در واقع،

شاعر در نشانه ادبی معنایی را که یک لفظ از پیش دارد در قالب کلمه‌ای دیگر قرار می‌دهد. این نوع نشانه ادبی، انگیخته است نه قراردادی؛ یعنی رابطه بین دال و مدلول مبتنی بر نوعی دلیل یا مشابهت است. بنابراین، در تعریف اثر ادبی و زبانی می‌توان گفت که هر اثری که پیام مورد نظر خود را از طریق نشانه زبانی، یعنی دلالت قراردادی و ثابت لفظ بر معنی، منتقل کند، اثری زبانی است و هر اثری که پیام خود را از طریق نشانه ادبی، یعنی دلالت انگیخته و بی‌ثبات نشانه زبانی، منتقل و یک معنی ادبی را القا کند اثری ادبی است (رفیعی و صحرائی، ۱۳۹۲: ۳۲-۳۵). در نمودار ۲، عملکرد اثر زبانی و اثر ادبی مشاهده می‌شود (رفیعی و صحرائی، ۱۳۹۲: ۳۶):



نمودار ۲. پیوستار اثر ادبی و اثر زبانی

نقش‌های زبانی یا کوبسن

بر اساس نظریه نقش‌های زبانی یا کوبسن (۱۳۸۱) شش رکن در فرایند انتقال پیام دخالت دارند: فرستنده، گیرنده، موضوع، مجرای ارتباطی، پیام، و رمزگان. معطوف شدن پیام به هر یک از این شش رکن، به ترتیب، موجب ایجاد نقش زبانی خاصی می‌شود: نقش ترغیبی، عاطفی، ارجاعی، همدلی، شعری، و فرازبانی زبان. البته بسیاری از اوقات، زبان علاوه بر نقش اولیه، نقشی ثانویه نیز دارد؛ یعنی مثلاً ممکن است علاوه بر نقش شعری نقش ارجاعی و ترغیبی هم داشته باشد.

به عقیده موکارفسکی، زبان شعر از نهایت برجسته‌سازی برخوردار است و این انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان است و نیز کوهن زبانی را هنجار می‌داند که به هنگام طرح موضوع علمی به کار می‌رود؛ او برای اشاره به زبان هنجار از اصطلاح «زبان علم» استفاده می‌کند (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۹-۴۰).

از آنجا که پژوهش علمی به بررسی تجربی مسئله‌ای در جهان می‌پردازد، زبان را متناسب با هدف خود که گزارش واقعیتی خارجی است به کار می‌گیرد. در چنین آثار

مربوط به هر شاخه، اساساً نقش زبان ارجاعی است (ر.ک.: رفیعی و صحرایی، ۱۳۹۲: ۲۲) و البته زبان در پژوهش‌هایی که خود زبان مطالعه می‌شود، علاوه بر نقش ارجاعی، نقش فرازبانی نیز دارد. اما نقش‌های شعری و همدلی را نمی‌توان برای کاربرد زبان در پژوهش‌های علمی در نظر گرفت، هرچند در مواردی ممکن است زبان نقش ثانویه‌ی ترغیبی نیز داشته باشد؛ برای مثال ممکن است در مواردی این آثار جنبه‌ی آموزشی هم داشته باشند و یا طی پژوهش به نکته‌ای روش‌شناختی اشاره کنند و از مخاطب تلویحاً بخواهند آن نکته را در داوری‌ها یا پژوهش‌های خود در نظر بگیرد.

اما، در پژوهش‌های آثار ادبی، زبان اساساً نقش ارجاعی دارد و نیز با توجه به آنکه این پژوهش‌ها به بررسی کاربردی زبانی می‌پردازند، زبان در این آثار دارای نقش فرازبانی نیز هست. البته، در مواردی که نمونه‌ای از آثار ادبی نقل می‌شود، همان بخش نقل شده نقش شعری دارد؛ اما زبان مورد استفاده پژوهش‌گر، همچنان نقش ارجاعی و فرازبانی است. بنابراین، در متون پژوهشی، وجود نقش شعری، عاطفی، و همدلی و نیز نقش ترغیبی، به نحوی که جنبه‌ی آموزشی نداشته باشد، در فرایند انتقال پیام خلل ایجاد می‌کند.

هنجار‌گزینی

در پژوهش‌هایی که آثار ادبی‌اند، در بسیاری از موارد هنجار‌گزینی (شامل قاعده‌کاهی و قاعده‌افزایی) دیده می‌شود؛ این امر در زبان از عوامل ایجاد ابهام در سطوح مختلف متن است. به عبارت دیگر، هنجار‌گزینی که عامل ادبیت متن است، موجب ایجاد نقش شعری زبان می‌شود. براساس توضیحات قبل، این امر با هدف پژوهش علمی، یعنی بررسی سنجش‌پذیر موضوعی در جهان مناسبت ندارد.

به اعتقاد لیچ^۱، قاعده‌کاهی انحراف از قواعد حاکم بر زبان هنجار به شمار می‌رود؛ یعنی شاعر یا نویسنده با کاهش قواعدی در زبان خود کار اثر خود را پدید می‌آورد. از نظر او، قاعده‌کاهی‌ها اسباب آفرینش شعر و شامل این مواردند (صفوی، ۱۳۹۰: ۵۳-۵۹):

- قاعده‌کاهی واژگانی^۲: ساختن لغات و ترکیبات جدید؛

- قاعده‌کاهی نوشتاری^۳: به کار بردن شیوه‌ای در نوشتار که تغییری در تلفظ واژه

ایجاد نمی‌کند، اما مفهومی ثانوی بر مفهوم اصلی واژه می‌افزاید؛

1. G. Leech
2. lexical deviation
3. graphological deviation

- قاعده کاهی معنایی^۱: همنشینی واژه‌ها برخلاف قواعد حاکم بر زبان هنجار که تابع محدودیت‌های خاص خود است؛ یعنی عناصر غیر منطقی (با مصادیق استعاره، پارادوکس، تشبیه و ایهام) در شعر وجود دارد؛

- قاعده کاهی سبکی^۲: استفاده از واژگان یا ساخت‌های نحوی گفتاری؛

- قاعده کاهی زمانی^۳: استفاده از واژه‌ها یا ساخت‌های غیر متداول و مرده در زبان خودکار؛

- قاعده کاهی نحوی^۴: نادیده گرفتن قواعد نحوی حاکم بر زبان خودکار؛

- قاعده کاهی آوایی^۵: نادیده گرفتن قواعد آوایی حاکم بر زبان خودکار؛

- قاعده کاهی گویشی^۶: وارد کردن ساخت‌هایی از گویشی غیر از زبان هنجار.

قاعده‌افزایی برخلاف قاعده کاهی، انحراف از قواعد زبان نیست، بلکه مجموعه‌ای از شیوه‌هایی است که از طریق فرایند تکرار کلامی حاصل می‌آید. از دیدگاه لیچ، قاعده‌افزایی اعمال قواعدی اضافی بر قواعد زبان هنجار است و ماهیتاً نقطه‌مقابل قاعده کاهی است (صفوی، ۱۳۹۰: ۵۸). قاعده‌افزایی بر بروئه زبان عمل می‌کند و در معنا دخالتی ندارد. بدین ترتیب، قاعده‌افزایی چیزی جز شکلی موسیقایی از زبان خودکار نیست. صفوی (۱۳۹۰: ۶۳) اشاره می‌کند که نثر ادبی از طریق درآمیختن گونه‌های زبان شکل می‌گیرد و قاعده‌افزایی بر نثر را عامل ایجاد نظم می‌داند.

آنچه شعر را ایجاد می‌کند، انواع قاعده کاهی‌هایی است که مدلول را از مصداق دورتر می‌کنند. در میان انواع قاعده کاهی‌ها، قاعده کاهی معنایی بیشترین فاصله را میان مدلول و مصداق ایجاد می‌کند و بعد از آن به ترتیب قاعده کاهی واژگانی، زمانی، سبکی، و نوشتاری میان مدلول و مصداق فاصله ایجاد می‌کنند (صفوی، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۷).

بنابراین، تفاوت میان زبان علم و زبان ادب عبارت است از:

۱. زبان ادبی، زبانی نمادین است؛ یعنی در آن به پیوند میان یک معنا با معانی دیگر توجه می‌شود که یکی نماد دیگری شود. اما زبان علم، زبان اطلاعاتی است؛ یعنی در این نوع زبان سعی می‌شود از طریق صورت (دال)‌های زبانی، ابتدا به معنا و سپس بی‌درنگ به

1. semantic Deviation
2. stylistic deviation
3. historical deviation
4. syntactic deviation
5. phonological deviation
6. dialectical deviation

جهان مصادیق راه یافت.

۲. در زبان ادبی معناهای گوناگون با هم درآمیخته‌اند و دال و مدلول چندان مشخص نیستند. در واقع، این زبان زبانی مبهم است؛ در حالی که در زبان علم هر معنا به مصداق خاص در عالم خارج مربوط می‌شود.
۳. زبان ادبی ناگزیر از صدق و کذب فارغ است، اما می‌تواند متناسب یا نامتناسب باشد؛ در حالی که زبان علم به سبب پیوند مستقیمش با جهان مصادیق، خواه ناخواه محتمل صدق و کذب است (حق‌شناس، ۱۳۷۲: ۶-۱۳).

روش پژوهش

این پژوهش به روشی کیفی به مطالعه اشکال در کاربرد زبان علم در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی می‌پردازد. با توجه به آنچه در مبانی نظری آمد، نمودهای قاعده‌افزایی، قاعده‌گاهی، و موارد دیگری اشکال در سطح واژه، گروه، و بند بررسی می‌شود. به سبب حجم کتب، نگارندگان ناگزیر از نمونه‌گیری بوده‌اند. در این تحقیق، مبتنی بر اصول روش تحقیق کیفی، نمونه‌ها به صورت تدریجی انتخاب می‌شود و غرض از انتخاب نمونه دست‌یافتن به نظریه‌ای درباره مقوله تحقیق است؛ به این روش نمونه‌گیری «نمونه‌گیری نظری» گفته می‌شود (ر.ک.: فلیک، ۱۳۹۴). فرایند نمونه‌گیری با حصول اشباع نظری، یعنی زمانی که داده جدیدی درباره مقوله به دست نمی‌آید، متوقف می‌شود. آنچه در این مقاله، یکی از انواع اشکال معرفی می‌شود، مکرراً در این کتاب‌ها کاربرد داشته و مثال‌های مذکور صرفاً چند مثال از موارد فراوان است. نمونه‌های ارائه شده در این مقاله، کتب پژوهشگران برجسته ادبیات فارسی است که آثارشان مخاطبان بسیاری در میان محققان و استادان و دانشجویان ادبیات فارسی دارد. هدف از ارائه مثال‌ها، تخطئه تمامی یک اثر یا آثار این پژوهشگران نیست، بلکه نشان دادن و برجسته کردن مشکلی فراگیر در کتاب‌های دانشگاهی این رشته است. گفتنی است که این پژوهش فقط به بررسی کتاب‌های دانشگاهی - و نه آثار علمی در قالب مقاله یا سخنرانی - می‌پردازد.

تحلیل داده‌ها

قاعده‌افزایی

گاه نویسندگان کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی با کاربرد تکرارهایی در

سطوح مختلف زبانی به قاعده‌افزایی می‌پردازند؛ این امر سبب تقویت نقش شعری زبان می‌شود. باید توجه داشت که لزوماً تکرار واژه‌ای خاص یا واژه‌هایی که اشتراکات آوایی دارند موجب تقویت نقش شعری زبان نمی‌شود؛ مثلاً ممکن است در متنی فیزیکی، واژه «جریان» به کرات به کار رود یا دو واژه «جریان» و «جاری» در کنار هم ذکر شوند. در متون ادبی هم این قبیل تکرارها مشاهده می‌شود، اما گاه غرض از تکرار ایجاد نقش شعری زبان است و می‌توان این قبیل تکرارها را حذف کرد، بدون آنکه به معنای ارجاعی پیام لطمه‌ای وارد شود. برای نمونه، به دو واژه «پوست» و «دوست» توجه شود: «گویندهٔ مثنوی به آن‌گونه دعاوی و اقوال به چشم قشر و پوست می‌نگریسته است، نه شناخت دوست» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۷۰۰)؛ این دو واژه صرفاً برای ایجاد سجع به کار رفته‌اند، با وجود آنکه هم‌معنا هستند و بیان یکی از آن‌ها کفایت می‌کند. نیز واژه «قشر» به کار می‌رود تا با «دوست» تکراری موسیقایی ایجاد کند و به جز این، به جای واژه «محبوب» یا «معشوق» که مقصود گوینده را واضح‌تر انتقال می‌دهد واژه «دوست» را انتخاب می‌کند. نیز، حمیدیان (۱۳۹۲: ۶۳۵) می‌گوید: «در غزل پارسی، که بنای آن بر همسخنی و همسخنی شاعرانه است، هرگونه قهر و جنگی هم روی در لطف و صلح دارد و به آن می‌توان چنان عاشق بود که بر لطف». مقصود از همسخنی و همسخنی که با ایجاد قاعده‌افزایی نقش شعری زبان را تقویت کرده است، با بازآفرینی پیام مشخص می‌شود و همین امر انتقال مقصود نویسنده را گنبد می‌کند. منظور او آن است که در غزل پارسی، عاشق و معشوق در یک رده (طبقه) قرار دارند. کاربرد دو واژه مذکور، متن را پیچیده کرده است که می‌توان واژه دوم را - بدون آنکه لطمه‌ای به معنای مورد نظر نویسنده وارد کند - حذف کرد. خرمشاهی (۱۳۸۰: ۲۸) چنین می‌گوید: «[...] حافظ از آنجا که نگرش ملامتی داشت [...] رند را از زیر دست و پای صاحبان جاه و مال و مقام و از صف نعال بیرون کشید و با خود هم‌پیمان و هم‌پیمانه کرد». باید توجه داشت در پژوهش‌های ادبی ضرورتی نیست که محقق به زبان ادبی متن خاص سخن بگوید یا از رمزگان و نظام نشانه‌شناختی ادبی متن مورد بررسی بهره‌برد.

انواع قاعده‌کاهی

قاعده‌کاهی‌های زمانی، معنایی، سبکی، و نحوی از انواع قاعده‌کاهی‌هایی‌اند که در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی به کار می‌روند و در این آثار نقش شعری زبان را تقویت می‌کنند؛ بدین ترتیب، نقش ارجاعی آن را تضعیف می‌کنند. قاعده‌کاهی زمانی. با توجه به آنکه کتب دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی،

عمدتاً در قرن چهاردهم تألیف شده و مخاطبان آن‌ها گویشوران آن قرن‌اند، گونه‌ی زمانی متون پژوهشی ادبی باید متناسب با این مخاطبان باشد. بنابراین، کاربردهای مرتبط با گونه‌های زبانی قرون پیشین که آن را کهن‌گرایی می‌خوانند، در انتقال سریع اطلاعات اخلال ایجاد می‌کنند و با توجه به بافت شکل‌گیری متن (شامل نویسنده، مآنوس با متون ادبی و موضوع مرتبط با متون ادبی) موجب تقویت نقش شعری زبان می‌شود. این نوع قاعده‌کاهی در بسیاری از پژوهش‌های برجسته ادبیات مشاهده می‌شود. برای نمونه، به کاربردهای کهن‌گرایانه^۱ در متنی از زرین کوب (۱۳۸۶: ۷۱۵) توجه کنید:

اشارت به این معنی که عارفان درین زمینه از همه عالمیان کامل‌ترند ناظر به همین مجذوبان حق است، که چون از مجاهده دست بازداشته‌اند کار ایشان را، که همان مجاهده و طلب باشد، خداوند عهده می‌کند و آن‌ها را به مرتبه خلافت الهی، که میراث پدر کنایه‌یی از آن است، می‌رساند.

که «اشارت» به معنای «اشاره»، «معنی» به معنای «نکته»، «از ... دست بازداشتن» به جای «از ... خودداری کردن»، و «... را عهده کردن» به جای «... بر عهده گرفتن»، صرفاً موجب ادبیت کلام شده‌اند یا اینکه در تسهیل انتقال اطلاعات نقشی ندارند و یا در انتقال اطلاعات اخلال ایجاد می‌کنند. در جایی دیگر می‌بینیم (زرین کوب ۱۳۸۶: ۷۲۱):

و از همین تشبیه پیداست که از لحاظ جوهری هم حقیقت با شریعت مغایر نیست؛ چون در شجر هم میوه با ریشه، و قشر با دانه تجانس دارد؛ و حقیقت که بار درخت شریعت محسوبست البته مغایر با درخت نمی‌تواند بود، و هرچند درخت بی‌بار هست باری بار هم خود جز از درخت حاصل نمی‌آید.

که «شجر» به جای «درخت»، «قشر» به جای «پوست»، «نمی‌تواند بود» به جای «نمی‌تواند باشد»، «باری»، و «آمدن» در معنی «شدن» کاربردهایی کهن‌گرایانه‌اند و نقش شعری زبان را تقویت کرده است.

قاعده‌کاهی معنایی. قاعده‌کاهی معنایی نیز در کتب دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی کاربرد بسیاری دارد. خرمشاهی (۱۳۸۰) چنین می‌گوید: «شادمانگی و شادکنندگی شعر حافظ، مانند آفتاب از در و دیوار دیوانش می‌تابد». «در و دیوار» جانشین «تمام» و «سرتاسر» شده و به سبب همنشینی با «دیوان» از قواعد معنایی تخطی کرده است (در بلاغت

۱. معیار نگارندگان برای مشخص کردن کاربردهای کهن‌گرایانه عمدتاً فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۲) بوده است؛ یعنی مواردی که در برابر آن نشانه اختصاری «قد.» آمده است کهن‌گرایانه در نظر گرفته شده است. در مواردی نیز به دانش زبانی نگارندگان اتکا شده است، مانند مورد «نمی‌تواند بود» در نمونه ذکر شده از زرین کوب (۱۳۸۶).

به آن استعارهٔ مکنیه گفته می‌شود). شفیع کدکنی (۱۳۸۸: ۱۳-۱۴) می‌گوید:

در باب شمس جز آنچه از غزلیات مولانا و بعضی اشعار او دانسته می‌شود، سخن قاطع و مسلم کمتر می‌توان گفت. حتی تعیین حدی برای شخصیت او نمی‌توان کرد، اگر توفانی به وجود آورده است، یا آتشی این چنین عظیم برافروخته، آیا از نیروی ورزش و قدرت ویرانگری او بوده است یا این دریا چندان پهناور و عظیم بوده است که کوچک‌ترین تموجی او را توفانی کرده است؟ اگر آتشی این چنین برافروخته، آیا عامل حریتی نیرومند بوده یا این بیشهٔ گسترده آمادگی بیش از حد داشته است؟ آنچه به نظر می‌رسد و قراین نشان می‌دهد این است که دریا دریایی بی‌پهنا بوده و بیشه بیشه‌ای گسترده که توفان و حریتی را پذیرا شده است و گر نه شمس با چه مایه از بوته‌های کوچک و برکه‌های محدود برخورد کرده و کوچک‌ترین شراره و تموجی در آنجا به وجود نیاورده است.

موارد مشخص شده نشان می‌دهند که از قواعد معنایی تخطی شده است: «توفان» جانشین «تحول بزرگ»؛ «آتش» و «حریق» جانشین «تحول»؛ «وزش» جانشین «ایجاد تغییر»؛ «این دریا» و «بیشهٔ گسترده» جانشین «مولانا»؛ «تموج» و «شراره» جانشین «تغییر» (واژه‌ای مانند آن)؛ «توفانی» جانشین «متغیر»؛ «بوته‌های کوچک» و «برکه‌های محدود» جانشین «اشخاص دارای ظرفیت وجودی اندک». بنابراین، این موارد خواننده را ناگزیر به بازآفرینی پیام می‌کند؛ یعنی او باید از واژه‌های استعاری درون متن به واژه‌هایی که مقصود اصلی گوینده است برسد؛ این امر فرایند انتقال پیام را کند می‌کند. همچنین این بازآفرینی ممکن است سبب شود که فهم خوانندگان مختلف، از سخن گوینده متفاوت با قصد او باشد و در نتیجه، موضوع مورد نظر گوینده به طور دقیق منتقل داده نشود. کاربردهایی چون «درخشندگی معانی» (صفا، ۱۳۶۹: ۶۱۲)، «خزاین لغت و گنجینه‌های فصاحت» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۴۹)، «خاقانی» در رام کردن معانی صعب اقتداری به نهایت داشته است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۶۱۴)، «خاقانی» پیرایهٔ کهنه مطرا کرده» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۶۱۹)، و «خواصی در اقیانوس شعر مولانا» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۷۸) از نمونه‌های دیگری است که در آنها از قواعد معنایی تخطی شده است.

قاعده گاهی سبکی. در برخی کتاب‌های دانشگاهی رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به کاربردهایی عامیانه یا محاوره برمی‌خوریم؛ مانند کاربرد ضرب‌المثل در نوشته‌ای از حمیدیان (۱۳۹۲: ۶۲۷): «پیشکار در چند بیت به ضحاک، که خود را در باب پیروزی فریدون بر خودش به اصطلاح به آن راه می‌زند، پاسخ‌های طنزآمیز می‌دهد» که «خود را به آن راه زدن» جانشین «خود را به بی‌خبری زدن» یا «خود را فریب دادن» شده است. یا در

جایی دیگر: «از همان غزل عارفانه سعدی [...] بیتی به اصطلاح «آدم گول‌زن» نقل می‌کنم» (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۶۳۶) که «آدم گول‌زن» جانشین «فرینده» شده است. این قبیل کاربردها نیز به سبب آنکه خواننده را به بازآفرینی پیام وامی‌دارند، موجب گُند شدن انتقال پیام یا حتی اخلال در آن می‌شوند.

تشبیه ادبی

برخی نمونه‌های تشبیه، ذیل قاعده گاهی معنایی قرار می‌گیرند، مانند «قیانوس شعر مولانا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۷۸)؛ اما منظور تشبیهاتی است که نمی‌توان آن‌ها را قاعده گاهی معنایی دانست. کاربرد تشبیه به خودی خود موجب ادیت متن نمی‌شود، به خصوص اگر آن‌ها تشبیهاتی پر کاربرد بوده و کارکرد زیبایی‌شناختی خود را از دست داده باشند. گاه در متون علمی نیز ممکن است از تشبیه برای توضیح مسئله‌ای یا برای دسته‌بندی‌هایی استفاده کرد، چنانکه در زیست‌شناسی نیز دسته‌ای از حیوانات را «گره‌سانان» و دسته‌ای را «سگ‌سانان»، به ترتیب یعنی «موجودات همانند گربه» و «موجودات همانند سگ» می‌خوانند. اما این قبیل تشبیهات، کاربردی مهم در دسته‌بندی‌های زیست‌شناختی دارند؛ بدین ترتیب، اگر دو موجود را «گره‌سان» بخوانند بدین معناست که مشخصه‌های بنیادین مشترکی در آن‌ها هست که موجب می‌شود به لحاظ زیست‌شناختی در یک رده قرار گیرند. اما در متون علمی ادبیات تشبیهاتی هست که به لحاظ علمی چنین کارکردی ندارند، بلکه غرض از آن‌ها نه واضح کردن - چنانکه غرض از تشبیهات متون علمی واضح کردن است - بلکه اغراق است، همانند متون ادبی (شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۲۳). کاربرد این قبیل تشبیهات بدون کارکرد علمی از جنبه‌های پر کاربرد در مطالعات ادبی است. برای نمونه، صفا (۱۳۶۹: ۴۴۹-۴۵۰) می‌گوید: «[مولانا] ستاره درخشانده و آفتاب فروزنده آسمان ادب فارسی [...] است» وی درباره سعدی نیز می‌گوید: «بعد از فردوسی آسمان ادب فارسی را به نور خیره‌کننده خود روشن ساخت» (صفا، ۱۳۶۹: ۵۸۵). فروزانفر (۱۳۸۷: ۶۲۲) نیز مولانا را «آفتاب دانش و معرفت» می‌خواند. این قبیل تشبیهات نقش شعری زبان را تقویت می‌کنند و نیز، در مواردی، موضع عاطفی نویسنده را نسبت به موضوع نشان می‌دهند و نقش عاطفی زبان را نیز تقویت می‌کنند (در ادامه مقاله درباره این اشکال بیشتر سخن گفته خواهد شد). به علاوه، به سبب آنکه در موارد بسیاری وجه شبه، که مشخصه مشترک میان مشبه و مشبه به است و فهم تشبیه در گرو فهم آن است، حذف می‌شود، زمینه برای بازآفرینی پیام فراهم می‌شود؛ امری که انتقال اطلاعات را گُند و حتی مختل می‌کند.

نقل از آثار ادبی با هدف ایجاد نقش شعری زبان

نقل بخش‌هایی از آثار ادبی در پژوهش‌های ادبی لزوماً عیب نیست؛ در مواردی برای تفسیر و تبیین آثار ادبی، نقل بخش‌هایی از آن‌ها برای آسان کردن و سریع کردن انتقال اطلاعات ضرورت دارد. در این موارد، زبان تفسیر و تبیین، نقش ارجاعی و زبان بخش‌های نقل شده، نقش شعری دارد. اما گاه در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی، غرض از نقل آثار ادبی نه آسان و سریع کردن انتقال اطلاعات که تقویت نقش شعری زبان و ایجاد ادبیت است. برای نمونه، شفیعی کدکنی (۱۳۸۸: ۱) در وصف مولانا می‌گوید: «بین آتش افروخته در بیشه اندیشه‌ها در دو محور تفکر و احساس [...] به مرحله‌ای از تعالی و گستردگی شخصیت رسیده که به دشواری می‌توان دیگر بزرگان تاریخ ادب و فرهنگ بشری را در کنار او و با او سنجید» که «آتش افروخته در بیشه اندیشه‌ها» برگرفته از غزل مولاناست و کارکرد آن صرفاً تقویت نقش شعری زبان است و مخاطب را وادار به بازآفرینی پیام می‌کند، چون ابهام ادبی را به متن علمی دانشگاهی وارد کرده است. وی در ادامه نیز با بیانی شاعرانه و با بهره‌گیری از شعر مولانا می‌گوید: «چشم باید گوش شود و گوش باید چشم گردد تا مشاهده حالات و لحظات هستی بیکران او به حاصل آید: آینه‌ام / آینه‌ام، مرد مقالات نیم / دیده شود حال من / چشم شود گوش شما» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱-۲). بیان شاعرانه موضوع سبب می‌شود که درک آن نیازمند بازآفرینی پیام باشد؛ البته احتمال دارد خواننده به موضوع مورد نظر نویسنده و به معنای «چشم شدن گوش» که نویسنده برای درک حالات مولانا ضروری می‌داند دست نیابد. نقل کامل بیت مولانا نیز به برطرف ابهام کمک نمی‌کند و فقط نشان می‌دهد که نویسنده از کدام بیت برای ادبی کردن کلام بهره برده است. این قبیل کاربردها به وفور در آثار علمی دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی مشاهده می‌شود که سبب تقویت نقش شعری و در نتیجه، کند شدن انتقال اطلاعات و حتی اخلال در آن می‌شود.

واژه‌های مبهم

یکی از عیوب پربسامد در کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی، کاربرد واژه‌های مبهم است. برای مثال، فروزانفر (۱۳۸۷: ۱۰۱) در وصف عنصری می‌گوید: «تاکنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشاق سبک هیچ‌یک از شعرای قصیده‌سرا با کثرت عده و توجه به معارضه نتوانسته‌اند قصیده‌ای انشا کنند»؛ او در وصف شعر فرخی نیز

از تعبیری چون «ابیات شیرین» و «لهجه نرم» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۱۵) بهره می‌برد؛ نیز درباره ناصر خسرو می‌گوید: «طریقه بیانش در نهایت درجه متانت و جزالت است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۴۹) و غزل‌های خاقانی را دارای «ابیات لطیف و شورانگیز» (فروزانفر ۱۳۸۷: ۶۲۲) می‌داند. مقصود از «جزالت» لفظ، «رشاقت» سبک، «شیرین» و «لطیف» و «شورانگیز» بودن ابیات، «نرم» بودن لهجه، و «متانت» و «جزالت» بیان مشخص نیست؛ یعنی این قبیل تعبیر و داوری‌ها را نمی‌توان با معیاری همگانی سنجید و صحت و سقم آن‌ها را تعیین کرد. بنابراین، این تعبیر در محدوده ادراک فردی گوینده فهمیدنی است و بین‌الذهانی، آن‌گونه که در داوری‌های علمی دیده می‌شود، نیست. در مواردی مانند موارد مذکور، مخاطب برای آنکه بتواند پیام را برای خود فهمیدنی سازد، ناگزیر به بازآفرینی پیام است؛ بدین ترتیب، سرعت انتقال پیام کند می‌شود و ممکن است مخاطب مقصود گوینده را درک نکند. صفا (۱۳۶۹: ۶۱۳) در وصف شعر سعدی می‌گوید: «به حقیقت همگی «نمک» و «مزه» و «شیرینی» و «لطف» است، حلاوت قند و چاشنی شکر دارد و به همین سبب است که سخن او [...] سرمشق فصاحت شد». از این بخش، تنها «سرمشق فصاحت بودن» سخن سعدی قابل درک است (به شرط ذکر نمونه‌هایی به عنوان دلیل برای اینکه کلام سعدی سرمشق نویسندگان کلام فصیح بوده است)؛ سایر توصیفات، همگی، مبهم است و مقصود از آن‌ها دقیقاً مشخص نیست. این قبیل داوری‌ها گاه مبتنی بر تشبیه یا استعاره است؛ یعنی برای مثال، سخن سعدی مانند غذایی است که «نمک» و «مزه» و «شیرینی» دارد (چنانکه در نمونه مذکور از صفا، سخن سعدی در حلاوت به قند و در چاشنی به شکر تشبیه شده است) و با حس چشایی می‌توان درباره‌اش داوری کرد یا مانند پارچه‌ای است که با حس لامسه درک می‌شود و «لطف» و «نرمی» دارد. این قبیل تشبیهات و استعارات، به جای آنکه به روشن‌تر شدن مقصود نویسنده کمک کنند، با اغراق دست یافتن به آن را دشوارتر و نقش شعری زبان را در آثار علمی درباره ادبیات تقویت می‌کنند.

در بسیاری از کتاب‌های دانشگاهی ادبیات فارسی این قبیل تعبیر مشاهده می‌شود، به‌خصوص در مواردی که محقق می‌کوشد کیفیت آثار ادبی، به‌ویژه زبان آن‌ها را ارزیابی کند. بسیاری از محققان ادبیات، به‌جای برقراری نظم‌های کمی در آثار ادبی یا نقد آن‌ها با تعبیری صریح و سنجش‌پذیر، از تعبیر مبهمی استفاده می‌کنند که معیار همگانی‌ای برای سنجش آن‌ها نیست.

داوری ارزشی

بهتر است در نگارش علمی، از کاربردهای زبانی خاص که نشان‌دهنده موضع عاطفی گوینده نسبت به موضوع تحقیق است اجتناب کرد؛ زیرا آن‌ها نقش عاطفی زبان را تقویت می‌کنند؛ گاه این کاربردها دال بر شیفتگی محقق به امری یا نفرت از آن است. داوری علمی باید به داوری بی‌طرفانه درباره موضوع تحقیق بپردازد تا نتایجی عرضه کند که فارغ از گرایش‌های ایدئولوژیک نویسنده، برای همه مخاطبان قابل‌ارزیابی باشد.^۱ برای مثال، وقتی فروزانفر (۱۳۸۷: ۶۲۲) مولانا را «آفتاب دانش و معرفت، استاد متفکرین مشرق» می‌خواند، علاوه بر تشبیه ادبی که به اغراق انجامیده است، موضعی خاص، به خصوص عاطفی در برابر مولانا می‌گیرد که ممکن است بر داوری علمی او تأثیر بگذارد. مثلاً در نقد سخن فروزانفر می‌توان گفت قطعاً متفکران شرقی بزرگی بوده‌اند که از مولانا هیچ تأثیری نپذیرفته‌اند، مثل کنفوسیوس و بودا. پس این شیفتگی به مولانا موجب شده است که محقق داوری ناصوابی درباره او کند. به علاوه، آشکار کردن این شیفتگی و بیان این داوری ناصواب از کیفیت علمی اثر می‌کاهد. زرین کوب (۱۳۸۶: ۷۲۲) چنین می‌گوید: «اگر تفاوت بین آن‌ها [یعنی شریعت و حقیقت] هست، اختلاف در مراتب سلوک سالکان است و بدین گونه، برخلاف آنچه از بعضی مترسمان و مدعیان قوم منقول است، در نزد مشایخ حقیقت و شریعت با یکدیگر تلازم دارند». اینکه مخالفان اندیشه‌ای را که نویسنده از آن دفاع

۱. در بعضی رویکردها در علوم اجتماعی، مثل گفتمان‌شناسی انتقادی، علاوه بر جنبه توصیفی تحقیق بر جنبه‌های جاری آن نیز تأکید می‌شود؛ یعنی هدف محقق صرفاً توصیف نیست، بلکه باید به سود گروه‌های تحت ستم موضع بگیرد و تحقیق او به افشای تبعیض علیه این گروه‌ها بینجامد (ر.ک.: یورگنسن و فیلیس، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۱۱۵ و Fairclough, 2010: 11). در تحقیقات کیفی در علوم اجتماعی نیز بر نقش محقق در فرایند تحقیق تأکید می‌شود (ر.ک.: فلیک، ۱۳۹۴: ۱۸). افشای موضع در پژوهش‌های ادبی و جانبداری محقق در زمینه‌ای خاص ماهیتی متفاوت با چیزی دارد که در گفتمان‌شناسی انتقادی و دیگر رویکردهای تحقیق کیفی در علوم اجتماعی هست. برای نمونه، در بعضی شاخه‌های گفتمان‌شناسی انتقادی می‌بینیم که محقق به مطالعه دقیق و مستدل متون زبانی می‌پردازد (ر.ک.: Bloor & Bloor, 2018) یا برای آنکه سوگیری‌های احتمالی را نشان دهد به خودافشایی می‌پردازد (برای نمونه، ر.ک.: Flowerdew, 2018: 175). اما همه این‌ها به این معنا نیست که محقق بتواند گرایش ایدئولوژیک خود را در توصیفات وارد کند و توصیف داده‌ها را مطابق با گرایش فردی خود بیان کند. مثلاً در تحقیقات کیفی تلاش می‌شود با راهبردهایی چون چندبعدی‌سازی بر کیفیت تحقیق افزود؛ یکی از انواع چندبعدی‌سازی، چندبعدی‌سازی محقق است که در آن چند محقق به مشاهده و مصاحبه می‌پردازند تا بدین ترتیب «سوگیری‌های فردی محقق آشکار شود یا به حداقل برسد» (فلیک، ۱۳۹۴: ۴۳۵).

می‌کند «مترسم» و «مدعی» بخوانیم، نوعی داوری ارزشی است؛ زیرا نمی‌توان دلیلی موجه برای اثبات «مدعی» و «مترسم» بودن کسی ارائه کرد. نویسنده در بیان این اتهام به جای انگیزه به انگیزه توجه کرده است که نوعی مغالطه محسوب می‌شود (خندان، ۱۳۹۳: ۱۹۷). شفیعی کدکنی (۱۳۸۸: ۸۱) دربارهٔ مولانا می‌گوید: «دون شأن مولاناست که از او به‌عنوان یک سوررئالیست نام برده شود. [...] او فراتر از تمام مکتب‌ها و روش‌ها و در آن سوی هر نوع جدول بندی شده و در مقوله قرار گرفتن است». بیان اینکه شأن مولانا بالاتر از مکاتب و مقوله‌هاست نشان می‌دهد که نویسنده شیفتهٔ مولاناست؛ این موضع سبب می‌شود که خواننده در صحت داوری نویسنده دربارهٔ این موضوع (یعنی قرار نگرفتن شعر مولانا در چارچوب سوررئالیسم) تردید کند. بر اثر شیفتگی به مولانا، نویسنده نخست مدعایی را مطرح کند که ذکر دلیل برای اثبات آن دشوار باشد (باید نشان دهد که سوررئالیست خواندن مولانا دون شأن اوست و نیز مولانا فراتر از مکاتب ادبی است) و دوم، ضرورت به ذکر دلیل برای اثبات مدعایش نداند؛ امری که از کیفیت علمی اثر می‌کاهد. نویسنده می‌توانست با پرهیز از بیان گزاره‌هایی دال بر شیفتگی چنین بگوید: «شعر مولانا در چارچوب سوررئالیسم قرار نمی‌گیرد و مولانا سوررئالیست نیست» و سپس دلایلی برای ادعای خود ذکر کند.

بحث و نتیجه‌گیری

یکی از عیوب رایج در کتاب‌های دانشگاهی رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، کاربردهای زبانی‌ای است که از اصول نگارش علمی تخطی می‌کند. زبان نگارش علمی، اساساً نقش ارجاعی دارد و موضوع مورد نظر نویسنده را به سریع‌ترین و واضح‌ترین شکل ممکن (یعنی بدون آنکه مخاطب پیام را بازآفرینی کند) منتقل می‌کند، به نحوی که نتایج تحقیق و داوری‌های محقق را همگان بتوانند ارزیابی کنند؛ اما گاه در پژوهش‌های ادبی کاربرد زبان به گونه‌ای است که انتقال موضوع کند یا مختل می‌شود. این امر به سبب کاربردهایی چون (۱) قاعده‌افزایی، (۲) قاعده‌کاهی (شامل قاعده‌کاهی زمانی، معنایی، و سبکی)، (۳) تشبیه ادبی، (۴) نقل از آثار ادبی با هدف ایجاد نقش شعری زبان، (۵) واژه‌های مبهم، و (۶) داوری ارزشی پدید می‌آید. پنج مورد نخست ضمن کند کردن انتقال اطلاعات، مخاطب را ناگزیر به بازآفرینی پیام می‌کند و گاه به همین دلیل، مقصود نویسنده منتقل نمی‌شود. مورد ششم، بی‌طرفی محقق نسبت به موضوع را مخدوش می‌کند و ممکن است به صدور احکامی نادرست بینجامد یا سبب شود نویسنده نیاز به ذکر دلیل برای اثبات مدعایش

نداند، چون آن را بدیهی می‌انگارد. از شش مورد مذکور، چهار مورد نخست، سبب تقویت نقش شعری زبان می‌شوند و مورد ششم نقش عاطفی آن را تقویت می‌کند. کاربرد زبان در متون علمی درباره ادبیات باید از اصول نگارش علمی (شامل همه علوم، از علوم تجربی طبیعی گرفته تا علوم تجربی انسانی) تبعیت کند و اگرچه کتاب‌های دانشگاهی رشته زبان و ادبیات فارسی به تحقیق درباره آثار ادبی می‌پردازند، زبان آن‌ها با زبان آثار ادبی متفاوت است. آنچه در زبان آثار ادبی ارزش محسوب می‌شود (مانند انواع هنجارگریزی‌های هدف‌مند)، در زبان مطالعات ادبی ضد ارزش است؛ زیرا با غرض مطالعه علمی که انتقال سریع اطلاعات به شکلی واضح است، منافات دارد. محقق ادبیات فارسی، به سبب مؤانست با متون ادبی، همواره در معرض این خطر است که زبان متون ادبی را در توصیف علمی آن‌ها به کار گیرد؛ بنابراین، ضروری است که همیشه در کاربردهای زبانی‌ای که موجب ادبیت متن می‌شود هشیار باشد و تا حد امکان از آن‌ها استفاده نکند.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۲). *بازاندیشی زبان فارسی: ده مقاله*، چاپ سوم، تهران: مرکز. انوری، حسن (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- اختیار، منصور (۱۳۷۰). *معنی‌شناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۲). «استفاده از اشتقاق در واژه‌سازی علمی»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی، زبان علم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۲). «در جست‌وجوی زبان علم»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی، زبان علم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲). *شرح شوق*، تهران: قطره.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۰). *حافظ‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی.
- خندان، علی اصغر (۱۳۹۳). *مغالطات*، تهران: بوستان کتاب.
- داوری آشتیانی، حسین (۱۳۷۲). «دانش زبانی و زبان دانش»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی، زبان علم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- رضویان، حسین و ساجده مبارکی (۱۳۹۲). «استعاره دستوری: شاخصی نو در تمایز زبان ادب و علم»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۱، ص ۱-۲۴.
- رفیعی، عادل و رضا مراد صحرایی (۱۳۹۲). *زبان فارسی زبان علم*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- روحانی، رضا (۱۳۹۳). «نقد و بررسی دو کتاب در گزارش غزلیات حافظ (بر آستان جانان و گامی در بیکران)»، *پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*، شماره ۳۵، ص ۵۶-۷۳.
- زریاب خوبی، عباس (۱۳۶۳). *نظریاتی درباره وضع لغات علمی و فرهنگی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). *سر نی: نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*، تهران: علمی.

- سمیعی گیلانی، احمد (۱۳۹۰). *آیین نگارش و ویرایش*، تهران: سمت.
- شریعت، محمد جواد (۱۳۷۲). «نقد و تحلیل واژگان و ترکیب‌های نو»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی، زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸). *غزلیات شمس تبریز، تهران: سخن*.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵). *بیان، تهران: میترا*.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات ایران*، جلد ۳، چاپ پنجم، تهران: فردوس.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *از زبان‌شناسی به ادبیات*، جلد اول (نظم)، تهران: سوره مهر.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱). *آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی*، تهران: علمی.
- صلح‌جو، علی (۱۳۹۱). *در نکته‌های ویرایش*، تهران: نیلوفر.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۹). *آیین نگارش مقاله علمی- پژوهشی*، تهران: سخن.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۲). «ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی و فنی»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷). *سخن و سخنوران*، تهران: زوار.
- فلیک، اووه (۱۳۹۴). *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ هشتم، تهران: نی.
- موحد، ضیا (۱۳۸۷). *البته واضح و مبرهن است که ... (رساله‌ای در مقاله نویسی)*، تهران: نیلوفر.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۵). *غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)*، تهران: نشر دانشگاهی.
- وثوق‌الدوله (۱۳۸۴). «خطابه جناب وثوق (الدوله) رئیس فرهنگستان»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۲۵، ص ۱۸۱-۱۹۴.
- هادی، روح‌الله (۱۳۹۶). «چون جمع شد معانی»، نقد و بررسی کتاب *نگاهی تحلیلی به علم بیان*، پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره ۴۱، ص ۸۲-۹۸.
- یاکوبسن، رومن (۱۳۸۱). «زبان‌شناسی و شعرشناسی»، *زبان‌شناسی و نقد ادبی*، ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، ویراست دوم، تهران: نی.
- یورگنسن، مارین و لوئیس فیلیس (۱۳۹۲). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ دوم، تهران: نی.
- Bloor, M. & T. Bloor (2018). "Systemic functional linguistics", In: *The Routledge Handbook of Critical Discourse Studies*, J. Flowerdew & J. E. Richardson (Eds.), London & New York: Routledge.
- Fairclough, N. (2010). *Critical Discourse Analysis*, 2nd ed., Abingdon, Oxon: Routledge.
- Flowerdew, J. (2018). "Critical discourse studies and context", In: *The Routledge Handbook of Critical Discourse Studies*, J. Flowerdew & J. E. Richardson (Eds.), London & New York: Routledge.